

پیوند اعضا از دیدگاه اسلام

حجة الاسلام و المسلمین حبیب الله طاهری *

تحولات سریع علمی در حوزه‌های مختلف علوم از جمله علوم انسانی و طبیعی، موجب پیدایش مسائل بسیاری گردیده است و همه آن‌ها پاسخی مناسب می‌طلبند. از جمله مسائلی که در علم پزشکی، فرهیختگان علم و فقهای عظام را به تحقیق و کنکاش دعوت نموده، مسئله «پیوند اعضا» است. این مقاله در حدّ خود تحقیقی پیرامون این مسئله است، که به بررسی ادله جواز و عدم جواز آن در شرع، مقتضای منه و سایر موارد می‌پردازد؛ و پس از اثبات آن در موارد یاد شده مسئله فروش، هبه و وصیت برای پیوند را در مردم عادی، اعدامی و شخص مشرف به مرگ بررسی می‌کند، در پایان حکم مال و عوض عضو مقطوع و اذن و عدم اذن ورثه نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مقدمه

ضرورت بحث پیوند اعضا

تحولات سریع علمی و پژوهشی در حوزه‌های مختلف علوم از جمله علوم انسانی و طبیعی، سوالات عدیده‌ای را فرا روی اندیشمندان و محققان علوم اسلامی، به ویژه

*. استادیار مجتمع آموزش عالی قم.

فقها قرار داده است و به تناسب تداوم روز افزون این تحولات بر دامنه سؤالات و پرسش‌ها افزوده می‌شود.

از جمله مسائلی که در پرتو پیشرفت سریع علوم پزشکی مطرح شده و سؤالات گوناگون را در عرصه فقه و حقوق به همراه داشته و متفکران این دو حوزه را به تلاش و کنکاش جهت پاسخ‌گویی به آن‌ها فراخوانده است، مسئله «پیوند اعضا» می‌باشد که امروزه در بسیاری از کشورها به صورت امری عادی در آمده و به سهولت و وفور انجام می‌شود. در کشور ما نیز گرچه پیوند اعضا واژه غربی نیست و از سابقه نسبتاً طولانی برخوردار است اما هنوز جنبه شرعی آن در تمام زوایا مُنقح نشده و تاکنون در حوزه‌های علمیه و مراکز علمی در این خصوص تحقیقاتی به صورت جدی، عمیق و همه جانبه صورت نگرفته است.

بدیهی است با توجه به لزوم تقید به اسلام و مراعات ارزش‌های متعالی آن در امور پزشکی، نپرداختن به زوایای مختلف این مسئله می‌تواند به عنوان مانعی جدی بر سر راه پیشرفت و ترقی جلوه‌گر شود و به طور طبیعی و ناخواسته اسلام را رو در روی تمدن و مظاهر آن در دنیای معاصر قرار دهد و یا آن را در این زمینه فاقد نظر معرفی نماید، و چنین وانمود کند که این مسئله با حاکمیت، جامعیت و جهان شمول بودن اسلام و غنای فقه شیعه سازش ندارد.

بنابراین بررسی و تجزیه و تحلیل مسئله پیوند اعضا با توجه به مبانی فقهی و اصول حقوقی اسلام امری ضروری و مفید است. مقاله حاضر قدمی است در همین راستا تا شاید خدمتی هر چند ناچیز به این هدف مقدس کرده باشد. البته معلوم است که بحث‌ها در طی مقالات صرفاً جنبه علمی و پژوهشی دارند اما در مقام عمل، معیار فتاوی فقها به ویژه حاکم و رهبر اسلامی است، نه آن چه در مقالات می‌آید.

پیشینه پیوند اعضا

پیوند اعضا سابقه‌ای تاریخی در طب دارد، زیرا پیوند اندام‌های جدا شده از بدن مانند پیوند انگشتان، لاله گوش، و حتی پیوند دست از زمان‌های دور مطرح بوده و حتی حکم شرعی آن از امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شده است و خود حضرت نیز دست سارق را پس از قطع، پیوند داده‌اند. البته این کار در گذشته امر نادری بود که به صورت

ساده انجام می‌گرفت و اغلب هم با موفقیت همراه نبود.

در سال ۱۹۰۲ دکتر «آلکس کارل» پیوند عروق را انجام داد و بدین وسیله نه تنها رشته جراحی عروق را پایه‌گذاری کرد بلکه راه را برای پیوند سایر اعضا از جمله کلیه باز نمود. در سال ۱۹۵۴ در امریکا پیوند کلیه در یک زوج دوقلو با موفقیت تمام انجام شد. پیوند قلب نیز برای اولین بار در سال ۱۹۶۸ در آفریقای جنوبی توسط پرفسور «بارنارد» انجام گرفت.^۱

در فقه نیز برخی از فقهای قدیمی متعرض آن شده‌اند و چنان که از طرح مسئله روشن می‌شود، در صدر اسلام هم مورد گفت و گو بوده است، جز این که به علت عدم پیشرفت علم طب مسئله به صورت عمومی و همگانی مطرح نشده و بدین جهت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل کافی قرار نگرفته است. با این وصف، شیخ طوسی پیشوای مذهب شیعه در قرن چهارم هجری، نظر امام شافعی را در مورد این مسئله چنین نقل نموده است: «کسی که گوشش به خاطر قصاص بریده شده است با عمل پیوند می‌تواند سلامتی گوش خود را بازیابد اما آیا کسی که جنایت بر او وارد شده نیز می‌تواند مجدداً قطع گوش جانی را مطالبه کند یا نه؟...». شیخ طوسی پس از نقل قول شافعی در این مورد، با استناد به اجماع، آن را مردود می‌داند.^۲

ما در این جا فعلاً در صدد بررسی صحت و سقم نظر شافعی یا شیخ نیستیم، بلکه منظور ما این است که طرح چنین مسئله‌ای (طبق نقل صاحب جواهر) در کتاب خلاف شیخ طوسی آن هم از شافعی که در زمان هارون الرشید می‌زیست، نشانه آن است که این مسئله از گذشته‌های دور مطرح بوده است.^۳

هم چنین محقق در «شرایع الاسلام» و صاحب جواهر در «جواهر الکلام» که شرح بر شرایع محقق است مسئله دیگری را به این شرح مطرح کرده‌اند: «اگر کسی که جنایت بر او وارد شده است به پیوند گوش خود اقدام کند و سلامتی خود را بازیابد آیا در این صورت می‌تواند از جانی مطالبه قصاص کند یا خیر؟ سپس پاسخ می‌دهند که حق مطالبه قصاص به قوت خود باقی است، زیرا وقوع جرم، علت عقاب و ثبوت حق مطالبه قصاص است و پیوند بعدی موجب سقوط حق قصاص نمی‌شود».^۳

بالتر از همه این‌ها روایتی است مربوط به حکم و قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام در این

رابطه که نشان دهنده مطرح بودن این مسئله در صدر اسلام است. آن روایت چنین است: «امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که شخصی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام قسمتی از گوش مرد دیگری را برید و آن دو به عنوان مرافعه و رفع خصومت به محضر علی علیه السلام آمدند حضرت دستور قصاص داد و به همان اندازه از گوش فرد جانی بریدند، ولی شخص جانی آن قسمت بریده شده را زمانی که هنوز خون جاری بود پیوند زد و سرانجام گوش جانی خوب شد و به گونه‌ای بهبود یافت که اثری از قصاص در آن معلوم و مشخص نبود. شخص مَجْنُوعٌ علیه، دوباره به محضر امام شکایت کرد که گوش من ناقص ولی گوش جانی سالم است. حضرت دو مرتبه دستور قطع گوش جانی و دفن آن قسمت جدا شده را دادند تا این که بار دیگر جانی به پیوند آن اقدام نکند، زیرا قصاص به خاطر شین (بدی) و ننگ است که برای دیگران عبرت باشد و اگر بنا باشد جانی پس از قصاص اقدام به پیوند نماید، اثر قصاص از بین می‌رود.»^۴

گرچه در مضمون این روایت و این که شخص جانی در باب قصاص حق پیوند عضو قطع شده را دارد یا نه، محل کلام است اما مورد استشهاد ما این است که مسئله پیوند از صدر اسلام وجود داشته و احیانا موجب مرافعه به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌شده است.

هم چنین در حدیثی زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از امام سؤال شد: «شخصی دندانش افتاده و او دندان بیثباتی را در جای دندان ساقط شده خود قرار داده است آیا این کار صحیح است؟ حضرت فرمود: مانعی ندارد.»^۵ یعنی پیوند دندان میت به دهان انسان زنده مانعی ندارد. به هر حال از این نوع روایات می‌توان سابقه تاریخی مسئله پیوند را به دست آورد که به صدر اسلام می‌رسد.

ارتباط پیوند اعضا با تشریح جسد

بر کسی پوشیده نیست که پیوند عضوی از اعضا مانند: قلب، کلیه، ریه، لوزالمعده (پانکراس)، کبد، قریه و مغز استخوان به بدن انسان دیگر، فرع بر قطع آن عضو از بدن انسان دیگر است (خواه زنده و خواه مرده) پس قبل از بررسی و تجزیه و تحلیل مسئله پیوند، باید حکم تشریح و قطع عضو از لحاظ تکلیفی و وضعی روشن شود تا پس از آن نوبت به بحث از پیوند اعضا برسد.

اما از آنجا که این بحث را به طور مفصل در مقاله «تشریح جسد از دیدگاه اسلام»^۶ مورد بررسی قرار داده و جواز آن را اثبات نموده‌ایم، در این مقاله از این بحث صرف نظر می‌کنیم.

موضوع شناسی و ترسیم مطالب

در پیوند اعضا مسائل متعددی قابل طرح است لکن ما در این جا مهم‌ترین آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم که عبارت‌اند از:

- ۱- پیوند عضو قطع شده در حدّ سرقت به دست سارق؛
- ۲- پیوند عضو قطع شده در قصاص به بدن مُقتَصَّص منه یا دیگری؛
- ۳- پیوند عضو قطع شده از بدن انسان مبتلا به مرگ مغزی، یا قلبی و تنفسی، به بدن دیگری؛

۴- خرید و فروش اندام بدن برای پیوند به بدن دیگری؛

۵- وصیت به قطع عضو برای پیوند به بدن دیگری؛

۶- فروع مسئله پیوند.

۱) پیوند عضو قطع شده در حدّ سرقت به دست سارق

این موضوع از دو جنبه نیاز به بحث دارد:

الف: این عضو قطع شده متعلق به کیست؟ آیا چون در راه اجرای حدود الهی قطع شده است متعلق به خداست یا این که به سارق تعلق دارد؟ در صورت تعلق به سارق آیا سارق مالک آن است یا صرفاً نسبت به آن حق اختصاص دارد؟

به نظر می‌آید عضو قطع شده متعلق به سارق است، زیرا در عرف عقلا دست جدا شده از بدن سارق، به سارق تعلق دارد و نظر عرف نیز در اموال و حقوق متبّع است، اما در مورد ملک سارق بودن عضو قطع شده، آن چه به نظر می‌رسد این است که این عضو از دو جهت نمی‌تواند ملک او باشد:

اولاً، انسان آزاد خود ملک کسی (نه خود و نه دیگران) نیست، قهراً عضو قطع شده او نیز ملک کسی نخواهد بود، لذا طبق این دلیل اگر انگشتان عبدی را بعد از قطع کردن در مقابل مالی به فروش می‌رسانند، آن مال قطعاً مال مولای آن عبد بود، ولی وقتی که

انسان حرّ است نه خود مالک خود می باشد و نه دیگری، قهراً اعضای قطع شده او نیز حکم کل بدن را دارد که ملک کسی نیست.

ثانیاً، عضو قطع شده از بدن حیّ میته محسوب است و مردار ملک کسی نیست، لذا فروش آن حتی از حیوان حلال گوشت هم حرام و قیمت آن در روایات سُحت خوانده شده است.^۷

بنابراین، عضو قطع شده، قبل از قطع متعلق به صاحب عضو است و واگذاری آن به صورت مصالحه و یا رفع ید از حق اختصاص هر چند در مقابل دریافت عوض باشد، مانعی ندارد؛ یعنی چون مال نیست نمی تواند بفروشد ولی می تواند در عوض مالی که می گیرد، از حق خود صرف نظر و رفع ید نماید، آن گاه که آن عضو جزء مباحات بدون صاحب در آمد، صاحب وجه، آن را تصاحب نماید.

ب: پیوند این عضو قطع شده به دست خود سارق از نظر شرع چه حکمی دارد؟ در پاسخ به این سؤال برخی قائل به منع و عده ای قائل به جوازند که ما در این جا برای یافتن پاسخ مناسب، دلایل هر دو گروه را بررسی می کنیم:

الف - دلایل منع

برای منع از پیوند در مجموع می توان به دلایل ذیل استناد کرد:

۱ - تجویز آن دهن کجی بر شارع است که امری نارواست.
 ۲ - آن چه قطع شده به طور مخالص حق خداست و صاحب عضو حق شرعی بر آن ندارد.

۳ - چون عضو به علت جرم قطع شده است باید برای همیشه از بدن جدا باشد.

۴ - بازگرداندن دست قطع شده نابود ساختن اثر و تکمیل حدّ است، حال آن که شارع خواسته است آن دست در گردن سارق، عبرتی برای دیگران باشد.

۵ - اعاده عضو، ناقص ساختن جزا و نکالی است که در آیه شریفه آمده است.

۶ - عضو بریده شده از شخص، حکم مردار را دارد و نجس است و چون پیوند آن موجب بطلان نماز است، حاکم شرع باید از باب امر به معروف و نهی از منکر مانع از آن شود.^۸

با دقت در این دلایل روشن می‌شود که برخی از آنها صرفاً استحسان است و نمی‌تواند بر اساس روش استنباط احکام شرعی دلیل قابل قبولی باشد، مانند: دلیل اول که پیوند زدن عضو قطع شده را دهن کجی به حکم شارع می‌داند. حال آن که اگر مقصود عدم اجرای حکم است که حکم جاری شده و اگر مقصود این است که این نوعی بی‌ادبی به نظر می‌رسد، این صرفاً استحسان است و دلیل شرعی ندارد.

دلیل دوم نیز از این جهت نارساست که اولاً، اصل بحث در همین است که آیا حق دارد یا نه؟ و اگر حق نداشتن را مسلم بدانیم در آن صورت دلیل عین مدعا خواهد بود. ثانیاً، وجداناً بین عضو قطع شده و صاحب عضو علاقه‌ای همانند علاقه با سایر اعضای بدن وجود دارد. ثالثاً، استصحاب علاقه قبل از قطع در این جا حاکم است. و رابعاً، در این جا سخن در این نیست که این عضو قطع شده متعلق به چه کسی است؟ بلکه سخن در این است که پیوند مجدد آن جایز است یا نه؟

دلیل سوم نیز پذیرفتنی نیست چرا که مجرم واقعی آن انسانی است که با قطع عضو جرمه‌اش را چشیده است، حال چرا آن عضو نتواند قابل پیوند باشد؟! دلیل چهارم که می‌گفت برای استکمال حد لازم است دست در گردن دزد باشد، پاسخ آن این است که: اولاً، بودن دست در گردن سارق واجب نیست و ثانیاً، سخن در ردّ مجدد آن است نه ناقص گذاشتن حد، زیرا حد کاملاً اجرا شده است.

و در ردّ دلیل پنجم که پیوند را از بین بردن نکال و کفر عمل بجانی می‌داند می‌گوییم: نکال عقوبتی است که مایه عبرت دیگران شود^{۱۰} و در قطع عضو، نکال ثابت شده و برای همه مایه عبرت است و دلیلی بر عبرت همیشگی نداریم، چرا که چیزهای فراوانی در عالم برای عبرت لحظه‌ای واقع شده و بعداً به عنوان واقعه تاریخی عبرت آور نقل شده و باقی مانده است.

دلیل ششم نیز که پیوند عضو قطع شده را موجب بطلان نماز می‌داند دلیلی بسیار سست و بی‌بنیان است، زیرا عضو قطع شده پس از پیوند و التیام، حکم مردار را نخواهد داشت و قهراً حمل آن موجب بطلان نماز نخواهد بود.^{۱۱} و به فرض که نجاست آن باقی باشد، حصول ضرر به زایل ساختن آن و جوب ازاله آن را برای نماز ساقط می‌کند، بلکه گفته می‌شود که آن همانند محمول نجس است، و بعضی از فقها مانند صاحب جواهر،

محمول نجس را مبطل نماز نمی دانند، به هر حال این دلیل نیز به رغم آن که بسیاری از علما به آن استناد جسته اند، قوی نیست.

حاصل این که نظریه منع از پیوند دلیل متقنی ندارد، لذا پیوند عضو جدا شده به دست سارق مانعی ندارد چرا که نکال و کیفر و عقوبت او همان قطع دست است که با انجام آن، آیه شریفه «جَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ»^{۱۱} محقق و عملی شده است.

به علاوه امر به قطع ید به عنوان مجازات سرقت، امتثال شده و تکلیف ساقط گردیده است و پیوند بعدی ربطی به اجرای حکم شرعی حد ندارد، زیرا در علم اصول ثابت شده است که امر نه بر مره (یک بار) دلالت می کند و نه بر تکرار، بلکه تنها خواهان انجام کار است و امتثال آن با اولین فرد آن تحقق می یابد. بنابراین پیوند عضو قطع شده به جای اول آن هیچ نوع مخالفت و تضادی با اجرای حد سرقت ندارد و موجب نقص در اجرای آن حد نمی شود.

ب- دلایل جواز

طرفداران جواز پیوند با باطل شمردن ادله منع بر این باورند که: دلیلی بر منع نداریم و این موضوع همانند سایر موضوعاتی که دلیلی بر حرمت آنها نیست، مشمول قاعده اصاله الأباحت می باشد چون اصل در اشیا به حسب قاعده اولیه اباحت و حرمت است نه حرمت، به دلیل: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ...»^{۱۲} یا «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^{۱۳} و امتثال اینها که طبق مفاد آنها همه چیز محکوم به اباحت و حرمت است مگر این که دلیل خاصی بر حرمت و منع از آن رسیده باشد.

موضوع پیوند اعضا نیز از جمله موضوعاتی است که دلیل خاصی بر منع آن نرسیده بلکه از بعضی از روایات جواز آن در غیر سارق استفاده می شود، مانند روایت زراره از امام صادق علیه السلام، که پیوند دندان میت را جایز می داند.^{۱۴} البته این روایت در خصوص پیوند دندان است ولی می توان از آن حکم جواز پیوند را در تمام اعضا فهمید.

هم چنین نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام دست قطع شده سارقی به نام اسود را به بازوی او پیوند زد و آن عضو مرمت و اصلاح شد (این مرد از محبان و شیعیان علی علیه السلام بود و در جنگها در رکاب علی علیه السلام شرکت می کرد تا آن که در جنگ نهروان به شهادت رسید).^{۱۵} بنابراین پیوند عضو قطع شده بر دست سارق مانعی ندارد و عمل امیرالمؤمنین

بهترین دلیل بر این مدعا است.

به هر حال در مجموع می‌توان دلایل ذیل را از لابه لای کلمات فقها در این مسئله استفاده نمود:

- ۱- دلیل خاصی بر بقای اثر حد و قطع وجود ندارد.
 - ۲- پیوند مجدد مشمول اصالة الاباحه بوده و از طرف شرع مقدس منعی ندارد و حد که مطلوب شارع بوده به نحو کامل اجرا شده است.
 - ۳- قاعده تفسیر مضیق قوانین جزایی و عمل به قدر متیقن، اقتضا می‌کند که به قطع دست، اکتفا شده و در غیر آن اصالة البرائة جاری شود.
 - ۴- آیه شریفه «جَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ» که مستند مخالفان پیوند مجدد است به مجازات قطع عضو انصراف دارد و در مورد بقای اثر آن ساکت است، یعنی از آیه استفاده نمی‌شود که حق پیوند مجدد را ندارند.
 - ۵- پیوند عضو قطع شده به حد خورده با اجرای حد منافات ندارد.
 - ۶- دلیل حرمت انتفاع از میت، هم از لحاظ انصراف و هم از لحاظ ارتکاز عقلایی، مخصوص خوردن است و شامل سایر انتفاعات نمی‌شود لذا اگر میتی دارای منفعت مُحلَّله باشد مصرف آن در آن منفعت و خرید و فروش آن جایز است.
- بنابراین قاضی محکمه می‌تواند عضو قطع شده را در اختیار سارق قرار دهد و او مختار است که با هزینه خود پیوند را انجام دهد و مطلقاً برای این پیوند در کار نیست و منافاتی با اجرای حد نیز ندارد، چرا که حد با شرایط خاص خود به دستور قاضی شرع صورت پذیرفته و پیوند بعدی ربطی به اجرای حد ندارد.

۲) پیوند عضو قطع شده در قصاص به بدن مُقْتَصَّص منه یا دیگری

در این مسئله نیز بحث در دو قسمت قابل طرح است: یکی در ملکیت عضو مقطوع که متعلق به چه کسی است؟ و دیگر آن که پیوند عضو قطع شده در قصاص به بدن مقتصص منه یا دیگری جایز است یا نه؟

در قسمت اول مطلب عیناً همان است که در عضو قطع شده در حد سرقت گفتیم با این تفاوت که برخی در باب قصاص احتمال داده‌اند که عضو قطع شده نه متعلق به

خداوند است و نه مقتص منه، بلکه از آن مجنی علیه است. ولی به همان دلایلی که در باب سرقت گفته شد، عضو قطع شده به صورت حق اختصاص متعلق به مقتص منه است و تعبیر به ملک مسامحی است، لذا شخص مقتص منه می تواند از حق اختصاص خود با عوض یا بدون عوض صرف نظر نماید تا دیگری آن را تصاحب کند.

اما در قسمت دوم که عضو جدا شده در قصاص قابل پیوند به بدن مقتص منه یا دیگری است یا نه نیز علاوه بر بحثی که در حد سرقت مطرح شد، دلایل دیگری هم برای عدم جواز پیوند در باب قصاص مطرح است که باید بررسی شود و ممکن است به خلاف باب سرقت قول به منع در این جا به نظر برخی اقوا باشد. به هر حال در این بحث نیز دو قول اصلی وجود دارد: قول به جواز مطلق و قول به منع مطلق؛ گرچه از فتاوی فقها اقوال دیگری نیز استفاده می شود از قبیل این که: پیوند مشروط به اجازه مجنی علیه است، یا این که عضو قطع شده از حیث انتفاع خارج شده و باید دفن شود، یا این که بستگی به ارتکاب جرم دارد و اگر جانی مثلاً پس از قطع عضوی از اعضای مجنی علیه، آن را از بین برد و یا مجنی علیه پیوند نزنند، پس از قصاص از باب مماثلت در اعتدال، مقتص منه هم حق پیوند ندارد ولی اگر مجنی علیه پیوند زد چون حق قصاص او ساقط نمی شود پس از اجرای حکم قصاص مقتص منه هم می تواند پیوند بزند. از میان اقوال مختلف در این مسئله دو قول جواز و منع مطلق اهمیت خاصی دارد که در این جا آن دو را بررسی می کنیم:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف - دلایل قول به جواز

دلایل این قول در مجموع عبارت اند از:

- ۱- منعی از این عمل وارد نشده است و از باب میته بودن هم آن چه در میته حرام است خوردن است نه پیوند.
- ۲- پس از اجرای قصاص، دیگر حقی برای مجنی علیه باقی نمانده است و پیوند مجدد چیزی خارج از قصاص است.
- ۳- آن چه که پس از ارتکاب جرم برای جانی ثابت است قصاص و قطع عضو است پس از اجرای قصاص چیزی جز اصاله الأباحه و اصاله البرائت در حق مقتص منه جاری نیست لذا پیوند، مصداق اصاله الأباحه و اصاله البرائت از حرمت است.

۴- مقتص منه نسبت به عضو قطع شده حق اولویت و یا به نظر بعضی ها حق مالکیت دارد و همین حق مجوز پیوند مجدد است (این مطلب را می توان از ملاک ماده ۷۳ قانون مجازات اسلامی در باب قصاص نیز به دست آورد).
بنابراین طبق ادله فوق، پیوند عضو قطع شده بلا مانع است.

ب- دلایل قول به منع

طرفداران این نظریه معتقدند که پیوند مجدد به خود مقتص منه با فلسفه و حکمت قطع (اجرای قصاص) منافات دارد و روایت اسحاق بن عمار صراحتماً فلسفه قصاص را عبرت برای دیگران و پند برای مقتص منه می داند. به هر حال دلایل این قول عبارت اند از:

۱- شارع مقدس برای حفظ خون‌ها دستور قطع عضو را به عنوان قصاص داده است لذا پیوند و اعاده عضو به جای اول جایز نیست.

۲- پیوند و اعاده عضو نادیده گرفتن هم‌گونی در بدی است در حالی که در روایت هم‌گونی مجنی علیه و مقتص منه در بدی و شین قطع عضو، اعتبار شده است. در این روایت آمده است:

مردی مقداری از گوش شخصی را برید، آن شخص به امیرالمؤمنین شکایت کرد و حضرت دستور قصاص گوش جانی را دادند و به همان مقدار، گوش جانی را بریدند، ولی مقتص منه پس از اجرای قصاص گرما گرم گوش بریده خود را سر جایش گذاشت و گوش قطع شده پیوند خورد. پس از این جریان مجنی علیه مجدداً به نزد حضرت شکایت کرد که فلانی گوشش را باز یافته ولی گوش من هم چنان ناقص و بریده است. حضرت مجدداً دستور قطع گوش او را دادند و فرمودند این بار عضو قطع شده را دفن نمایند تا مقتص منه اقدام به پیوند مجدد ننماید، چرا که قصاص به خاطر هم‌گونی در بدی است.^{۱۶}

۳- برای عدم جواز پیوند، و این که اگر پیوند زد باید مجدداً قطع شود شیخ طوسی در کتاب «خلاف» و هم چنین فاضل مقداد در کتاب «التنقیح» ادعای اجماع نموده‌اند لکن در دلیل این قطع مجدد اختلاف است که آیا به خاطر برابری در عیب است یا به خاطر میته بودن عضو مقطوع.^{۱۷}

۴- اگر پیوند مجاز باشد این کار به طور عمومی موجب جرئت یافتن دزدان و محاربان و بالاخره جنایتکاران می‌گردد و این با فلسفه قصاص منافات دارد.

به علاوه پیوند مجدد باعث تشدید اختلاف و تحریک عواطف و سرانجام موجب مفساد اجتماعی خواهد بود، چون هر بار که مجنی علیه چشمش به مقتص منه بیفتد و عضو مورد قصاص او را سالم ببیند و عضو خود را مقطوع، کینه‌اش تحریک شده و ممکن است اقدام به کارهای خلاف نماید.

لذا برای جلوگیری از کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها و فساد اجتماعی بعدی باید از پیوند منع نمود.

۵- پیوند مجدد باعث از بین رفتن مجازات عمل جانی و مثلیت در باب قصاص و حکم آیه شریفه است که می‌فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ».^{۱۸}

۶- از جمله دلایل بر منع پیوند این است که پیامبر ﷺ پس از قطع دست به «حسم» و داغ کردن عضو قطع شده دستور دادند. نحوه استدلال این است که پیامبر ﷺ در مقام بیان بوده و پس از قطع دست جانی برای قصاص تنها دستور داغ کردن موضع قطع را داده است، اگر چیز دیگری مثل پیوند هم جایز بود پیامبر آن را نیز متذکر می‌شد و چون سکوت در مقام بیان، مفید حصر است، پس تنها، حسم، جایز است نه پیوند.^{۱۹}

نقد و بررسی

با دقت در دلایل ششگانه معلوم می‌شود که هر کدام به گونه‌ای قابل جواب و خدشه‌اند، بدین بیان:

دلیل ششم از این جهت نارسا است که پیامبر در مقام بیان همه آن چه که با مسئله قطع عضو ارتباط پیدا می‌کند نبوده، بلکه مقام حفظ جان مقتص منه و جلوگیری از خون‌ریزی بوده است، و چون در آن روز برای جلوگیری از خون‌ریزی راهی جز حسم (داغ کردن) وجود نداشته حضرت دستور داغ کردن موضع قطع را داده‌اند تا مبادا در اثر خون‌ریزی زیاد شخص تلف شود.

دلیل پنجم نیز قابل قبول نیست زیرا آن چه در باب حد و قصاص آمده نکال و عقوبت و مایه عبرت دیگران است که این جهت در همان اجرای حد و قصاص تأمین می‌شود

و ما دلیلی بر عبرت همیشگی نداریم. به علاوه، با اجرای حکم قصاص، مثلثیت حاصل شده و عمل مجدد پیوند ضرری ندارد، زیرا دلیلی بر مماثلت دائمی نداریم آن چه که هست مماثلت در اصل قصاص است.

دلیل چهارم هم به استحسان نزدیک تر است تا به دلیل، و ما نمی توانیم هر چیزی را که باعث تحریک عواطف و دشمنی شود، حرام و ممنوع بدانیم، بلکه باید مردم را نسبت به مسائل شرعی آگاه ساخت تا در این موارد اعمال دشمنی نکنند.

دلیل سوم آن ها اجماع بود که با وجود مخالفین اجماع محصل وجود ندارد و اجماع منقول نیز حجت نیست، علاوه بر آن به احتمال قریب به یقین، این اجماع مدرکی است و مستند مجمعی همان روایت عمار از امام صادق علیه السلام است، که در این صورت بایستی خود روایت به عنوان دلیل بررسی شود.

دلیل اول نیز صرف استحسان است و دلیلی بر عدم جواز پیوند نداریم، زیرا آن چه که از طرف شارع مقدس آمده است دستور قصاص و قطع عضو است که به صورت کامل جاری شده و پیوند مجدد عملی جدای از قصاص است و منعی ندارد.

بنابراین تنها دلیلی که می توان روی آن حساب کرد و غالب کسانی که فتوا به منع داده اند به آن اشاره کرده اند دلیل دوم یعنی حدیث ابن عمار است که هم همگونی مجنی علیه و مقتض منه را در بدی و شین مطرح کرده و هم بر این اساس امیرالمؤمنین دستور قطع مجدد عضو پیوند شده و قطع آن و داده امنیت، بلکه باید این حدیث از لحاظ سند بررسی شود گرچه از لحاظ دلالت، دلالت خوبی دارد.

در سند این روایت اختلاف نظر وجود دارد، صاحب جواهر از آن به حسنه و موثقه تعبیر کرده ^{۲۰} و آیه الله خوئی آن را به عنوان روایت معتبره معرفی نموده است ^{۲۱}، ولی امام خمینی آن را ضعیف دانسته اند. ^{۲۲}

لذا در صورتی می توان به این حدیث استناد کرد که یا سند آن معتبر باشد و یا در صورت ضعیف بودن، با عمل اصحاب جبران شده باشد.

این روایت با دو سند نقل شده است: ۱- با سند شیخ طوسی در تهذیب، ۲- روایت شیخ صدوق در مقنع، که روایت شیخ صدوق مرسله بوده و معتبر نیست، اما سند روایت شیخ طوسی از این قرار است:

«محمد بن حسن طوسی به سندهای خود از محمد بن حسن صفار، از حسن بن موسی خشاب از غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام».

در بررسی سند این حدیث به دو نتیجه می‌رسیم:

الف: در هیچ جا به موثقه بودن غیاث بن کلوب تصریح نشده است و شیخ در کتاب «عُدّه» متذکر شده است که امامیه در صورتی به اخبار غیاث عمل کرده‌اند که معارض نداشته باشد، که خود این نوع تعبیر نوعی عدم اعتماد به وی را می‌رساند. حافظ بن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» در نقل روایت غیاث بن کلوب از مطرف بن سمره گفته است: دارقطنی او را تضعیف کرده و گفته است: او نوشته‌ای از مطرف بن سمره دارد و از نظر بیهقی غیاث بن کلوب فردی ناشناخته است.

ب: شیخ طوسی در کتاب فهرست خود می‌گوید: حسن بن موسی بن خشاب کتابی دارد که عده‌ای از اصحاب ما از ابی مفضل از ابن بطله از محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی نقل کرده‌اند، ^{۲۳} آیه الله خوئی درباره این سند می‌فرماید: «طریق سند شیخ به خاطر نقل از ابی مفضل و ابن بطله، ضعیف است» معنای این سخن این است که سند شیخ طوسی به خشاب صحیح نیست. طبق این بیان، روایت طبق سند شیخ نیز مورد اعتماد نخواهد بود، مگر این که سند از راه دیگر تصحیح شود؛ مثلاً گفته شود به رغم وجود خشاب در سند چون عالمی بزرگوار مانند محمد بن حسن صفار از او نقل کرده است می‌توان به این روایت اعتماد کرد و شاید به جای خشاب راوی دیگری نیز بوده که از آن طریق روایت صحیح و معتبر باشد، ولی به احتمال قوی روایت از همان طریق ضعیف نقل شده است ^{۲۴} در نتیجه نمی‌توان به آن استدلال کرد.

حاصل آن که، اگر کسی این روایت را معتبر و قابل استدلال بداند می‌تواند آن را دلیل بر منع پیوند عضو قطع شده در قصاص بداند و الا حکم به جواز قوی‌تر است، لذا امام خمینی به خاطر ضعیف بودن سند این حدیث به جواز پیوند حکم نموده است ^{۲۵} و مقتن ما در تدوین قانون مجازات اسلامی که در باب قصاص عمدتاً به فتوای امام خمینی نظر داشته است در ماده ۷۳ به جواز پیوند حکم نموده و گفته است: «هرگاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، قصاص ساقط نمی‌شود و اگر جانی بعد از آن که مقداری از گوش او به عنوان

قصاص بریده شد، آن قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد هیچ کسی نمی تواند آن را دوباره برای حفظ اثر قصاص قطع کند» چنان که ملاحظه می کنید این ماده از قانون عیناً ترجمه عبارت تحریر الوسیله است که درست عکس مضمون روایت ابن عمار می باشد.

نتیجه این که ما برای منع از پیوند عضو قطع شده به بدن مقتص منه دلیل معتبری نداریم لذا قول به جواز قوی تر است، مگر این که جانی در حین جنایت عضو قطع شده از بدن مجنی علیه را از بین برده و یا از حیّز انتفاع انداخته و یا مانع از پیوند مجنی علیه شده باشد که در این صورت می توان از پیوند جانی نیز منع کرد که مصداق اعتدای به مثل است اما اگر صرفاً جانی عضوی را از بدن دیگری قطع کرده باشد، مجنی علیه یا حاکم نمی تواند مانع از پیوند عضو جانی شود.

در پایان، وقتی پیوند عضو قطع شده به بدن مقتص منه جایز بود به بدن دیگری نیز به طریق اولی جایز است. چون ادله منع پیوند همگی مربوط به مقتص منه است و ربطی به موارد دیگری ندارد.

۳) پیوند عضو قطع شده از بدن مبتلا به مرگ مغزی یا ایست قلبی و تنفسی، به بدن دیگری

آیا می توان عضوی از اعضای شخصی که مبتلا به مرگ مغزی و یا ایست قلبی و تنفسی* است از بدن او جدا کرده و برای نجات شخص دیگر به او پیوند زد یا نه؟

*. مرگ مغزی به حالتی اطلاق می شود که کلیه فعالیت های ساقه مغزی و قشر مغز توأم از بین رفته باشد. در این حالت خون رسانی به مغز قطع گردیده و سلول های مغزی از بین می رود. چنان چه این حالت برای فردی اتفاق بیفتد، حیات وی غیر قابل برگشت می باشد، در چنین موقعیتی ممکن است سایر اعضای متوفای مغزی با استفاده از دستگاه تنفس مصنوعی و سایر اقدامات نگاه دارنده به فعالیت خود ادامه دهد، در فرض سالم بودن اعضا و وجود سایر شرایط می توان از اعضای وی در پیوند اعضا استفاده کرد.

منظور از ایست قلبی و تنفسی همان قطع به مرگ قطعی است ولی تحت شرایطی می توان برخی از اعضای متوفای مانند: کلیه، دریچه قلب، قرنیه چشم، استخوان ها و مفاصل را از بدن وی خارج و به بدن بیمار پیوند زد.

در واقع در این جا دو مسئله مطرح است: یکی جواز و یا عدم جواز قطع عضو از این افراد، دوم جواز یا عدم جواز پیوند آن عضو به بدن دیگری.

مسئله اول به بحث تشریح ارتباط دارد که اگر حیات و سلامت مسلمانی به پیوند این عضو وابسته بوده و تهیه آن از غیر مسلم امکان نداشته باشد قطع عضو از بدن شخص مبتلا به مرگ مغزی یا ایست قلبی و تنفسی، مانعی ندارد.^{۲۶}

در مسئله دوم نیز مشکلی به چشم نمی خورد مگر این که بعضی ها گفته اند که پس از پیوند، آن عضو هم چنان میتة و نجس و مبطل نماز است، که در بحث های پیشین گفته شد پس از پیوند و جریان خون در آن عضو، آن عضو زنده شده و حکم سایر اعضای شخص را دارد و به قول معروف سالبه به انتفای موضوع است؛ یعنی دیگر میتة نیست تا حکم میتة از نجاست و ابطال نماز بر آن حمل شود.

۴) خرید و فروش اندام بدن برای پیوند به بدن دیگری

در فروش عضو برای پیوند نظرهای مختلفی وجود دارد که با شرایطی آن را مجاز دانسته اند:

اولاً، نتوان این عضو را از غیر مسلمان تهیه نمود.

ثانیاً، قطع عضو مستلزم ضرری معتدبه برای شخص نباشد.

ثالثاً، عوض را در قبالة واگذاری و صرف نظر از آن عضو بگیرد؛^{۲۷} یعنی انسان مالک عضو قطع شده خود نیست تا بتواند آن را بفروشد (ولا بیع إلا فی الملك) اما نسبت به آن عضو حق اختصاص دارد و می تواند در مقابل رفع ید از این حق اختصاص، وجهی را دریافت نماید و یا آن را در مقابل دریافت عوض اهدا کند.

حاصل آن که در صورت نبود ضرر، قطع عضو برای نجات مسلمان دیگری که راه دیگری ندارد و اعطای آن با عوض مانعی ندارد، گرچه به عنوان خرید و فروش مشکل است، زیرا انسان مالک اعضای خود نیست تا بتواند آن را بفروشد اما مصالحه با عوض و یا رفع ید از حق اختصاص خود با عوض مانعی ندارد.

۵) وصیت به قطع عضو برای پیوند به بدن دیگری

گرچه قطع عضوی از اعضای میت مسلمان از لحاظ حکم تکلیفی حرام و از لحاظ حکم وضعی موجب ضمان و دیه است لکن با توجه به توقف جان مسلمان بر وصیت به اهدا یا فروش عضو، فقها آن را جایز دانسته و معتقدند وصیت با چنین هدفی، موجب هتک حرمت میت نمی‌شود، زیرا در این صورت میت حرمت ندارد تا هتک شود، و در مقام استدلال نیز می‌گویند: در تراحم حفظ جان مسلمان و عدم جواز قطع عضو از میت، حفظ جان مسلمان مقدم است، و همین تقدّم مجوّز وصیت محسوب می‌شود. لذا اگر کسی وصیت کند که پس از مرگ او عضوی از اعضای او مانند کلیه را برداشته و به دیگری واگذارند - حال با عوض یا بدون عوض - این وصیت نافذ و باعث رفع ضمان و دیه می‌گردد و قطع عضو دیه نخواهد داشت، البته اگر وصیت به اعضا اهدایی و مجانی باشد بهتر و مناسب‌تر و با اصول انسانی سازگارتر است در عین حال قطع عضو میت و عمل به وصیت شرعاً منوط به اضطرار و عدم وجود آن عضو از طریق غیر مسلمان است و گرنه جایز نبوده و دیه دارد.

۶) فروع مسئله پیوند

در پایان برای تکمیل بحث چند فرع را به صورت پرسش و پاسخ بیان می‌کنیم:

سؤال ۱: از آن جا که در صورت عدم وصیت شخصی به قطع عضو، قطع عضو میت دیه دارد (هر چند در صورت ضرورت و توقف حفظ جان مسلمان بر آن حق این است که دیه ندارد) این سؤال مطرح است که بر فرض لزوم دیه، دیه آن متعلق به چه کسی است؟ میت یا ورثه؟

جواب: دیه متعلق به میت است و باید صرف ادای دین او یا حج و یا در راه‌های خیر مصرف شود.

سؤال ۲: در صورت لزوم دیه چه کسی ضامن پرداخت آن است؟ پزشکی که عضو را قطع می‌کند، یا گیرنده عضو و یا تابع قرارداد بین طرفین است؟

جواب: در مرحله نخست دیه به عهده پزشکی است که عضو را قطع می‌کند لکن او

می تواند با قرارداد، پرداخت دیه را به گیرنده عضو واگذار کند.

سؤال ۳: در صورتی که عضوی از بدن میت بریده شود (با وصیت یا بدون وصیت) و در مقابل عوض به دیگری واگذار گردد، وجهی که به عنوان عوض دریافت می شود مال چه کسی است؟ میت یا ورثه؟

جواب: وجه متعلق به میت است و باید در راه میت خرج شود و یا صرف ادای دین او گردد.

سؤال ۴: آیا کسی که قرار است اعدام شود می تواند اعضای بدنش را بفروشد یا اهدا کند و یا نسبت به آنها وصیت نماید؟

جواب: چنین شخصی هر چند از لحاظ ظاهری اندکی از عمر او باقی است اما ویژگی خاصی ندارد تا با سایر افراد از لحاظ حکم جواز اهدای عضو ممتاز باشد، بلکه وی نیز همانند سایر افراد جامعه در صورت موجود بودن همه شرایط، از قبیل نداشتن ضرر برای او و نیاز مسلمان به عضو اهدایی یا فروشی او (البته تعبیر به فروش مسامحی است چون فروش محل اشکال است) و منحصر بودن نجات مسلمان به همین راه، می تواند در زمان حیات خود اهدا کند و یا نسبت به پس از مرگ وصیت نماید.

سؤال ۵: آیا ورثه میت حق واگذاری عضوی از اعضای میت را (خواه با عوض و خواه بی عوض) دارند یا نه؟ و آیا در صورت وصیت میت به اهدای عضو به دیگری ورثه حق منع و جلوگیری از عمل به وصیتگاه دارند یا نه؟

جواب: اساساً ورثه هیچ حقی نسبت به اعضای میت ندارند، اگر شرایط قطع عضو موجود است قطع عضو جایز است هر چند ورثه اجازه ندهند و اگر شرایط موجود نیست قطع عضو میت حرام است و اجازه ورثه کاری از پیش نمی برد.

نتیجه گیری و جمع بندی مطالب

در مجموع مطالب ذیل از این نوشتار به دست می آید:

۱- دست سارق پس از قطع در حد سرقت متعلق به او است و سارق نسبت به آن از جهت حق اختصاص اولویت دارد.

۲- پیوند دست قطع شده سارق در حد سرقت به بدن او مانعی ندارد.

۳- از آن جاکه هر پیوندی مسبوق به تشریح و قطع عضو از بدن دیگری است، لذا

تشریح در موارد ضرورت برای حفظ جان مسلمان مانعی ندارد.

- ۴- پیوند عضو قطع شده در قصاص بر بدن مقتص منه و یا دیگران جایز است.
- ۵- به خاطر حق اختصاصی که سارق، مقتص منه و هر انسان دیگری نسبت به عضو قطع شده از بدنش دارد می تواند آن را به دیگری واگذار نمایند، خواه با عوض و خواه به صورت مجانی و بلا عوض، گرچه بلا عوض مناسب تر است.
- ۶- در صورت واگذاری عضو مقطوع به دیگری در مقابل عوض، نباید به صورت خرید و فروش باشد زیرا انسان مالک عضو مقطوع نیست؛ یا به خاطر این که اعضای انسان آزاد قابل تملک نیست، و یا به خاطر مردار بودن عضو مقطوع.
- ۷- وصیت به واگذاری عضو به دیگران (با عوض یا بدون عوض) مانعی ندارد.
- ۸- عوض عضو مقطوع یا دیه قطع عضو در بعضی از شرایط مال میّت است و باید وجه آن را صرف ادای دین یا حج یا خیرات نمایند.
- ۹- در مسئله واگذاری یا وصیت، فرقی بین شخص اعدامی و غیر اعدامی نیست، چرا که اگر شرایط موجود بود جایز است و اگر نبود برای هیچ کس جایز نیست.
- ۱۰- اذن ورثه یا عدم اذن آنان هیچ تأثیری در جواز یا عدم جواز قطع عضو از میت برای پیوند به دیگری ندارد، چنان چه شرایط آن موجود باشد حتی منع ورثه نیز اثری ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- علی شمس‌ا «بحثی اجمالی پیرامون پیوند اعضا» مجموعه مقالات سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی.
- ۲- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۶۵.
- ۳- همان، ص ۳۶۴.
- ۴- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، کتاب القصاص، ابواب قصاص طرف، باب ۲۳، حدیث ۱.
- ۵- همان، ج ۳، ابواب لباس مصلی، باب ۳۱، حدیث ۴.
- ۶- مقاله یاد شده در شماره قبل همین مجله به چاپ رسیده است.
- ۷- همان، ج ۱۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۵، حدیث ۵.
- ۸- محمد تقی تسخیری «پیوند عضو قطع شده در قصاص» مجموعه مقالات سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، ص ۳۶۳.
- ۹- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۷۷.
- ۱۰- امام خمینی، تحریر الوسیله (چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم) ج ۲، ص ۶۲۴، مسئله ۶ و ص ۵۴۴، مسئله ۱۹.
- ۱۱- مائده (۵) آیه ۳۸.
- ۱۲- محمد بن یعقوب کلینی، کافی (چاپ دوم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲) ج ۵، ص ۳۱۳، حدیث ۴۰.
- ۱۳- بقره (۲) آیه ۲۹.
- ۱۴- حر عاملی، همان، ج ۳، ابواب لباس مصلی، باب ۳۱، حدیث ۴.
- ۱۵- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۱۰، حدیث ۲۴، و ج ۷۹، ص ۱۸۸، حدیث ۲۴.
- ۱۶- حر عاملی، همان، ج ۱۹، کتاب القصاص، ابواب قصاص طرف، باب ۲۳، حدیث ۱.
- ۱۷- شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۷۱، رجال جامع علوم انسانی.
- ۱۸- محمد حسن نجفی، همان، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.
- ۱۹- بقره (۲) آیه ۱۹۴.
- ۲۰- محمد علی تسخیری، همان، ص ۳۶۷.
- ۲۱- محمد حسن نجفی، همان، ص ۳۶۵.
- ۲۲- سید ابوالقاسم خوئی، تکملة المنهاج (چاپ دوم: قم، مطبعة علمیه) ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۲۳- امام خمینی، همان، ج ۲، ص ۵۴۴.
- ۲۴- محمد تقی تسخیری، همان.
- ۲۵- امام خمینی، همان.
- ۲۶- مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، اطلاع‌رسانی دیدگاه‌های فقهی، شماره ۲ (پیوند اعضا).